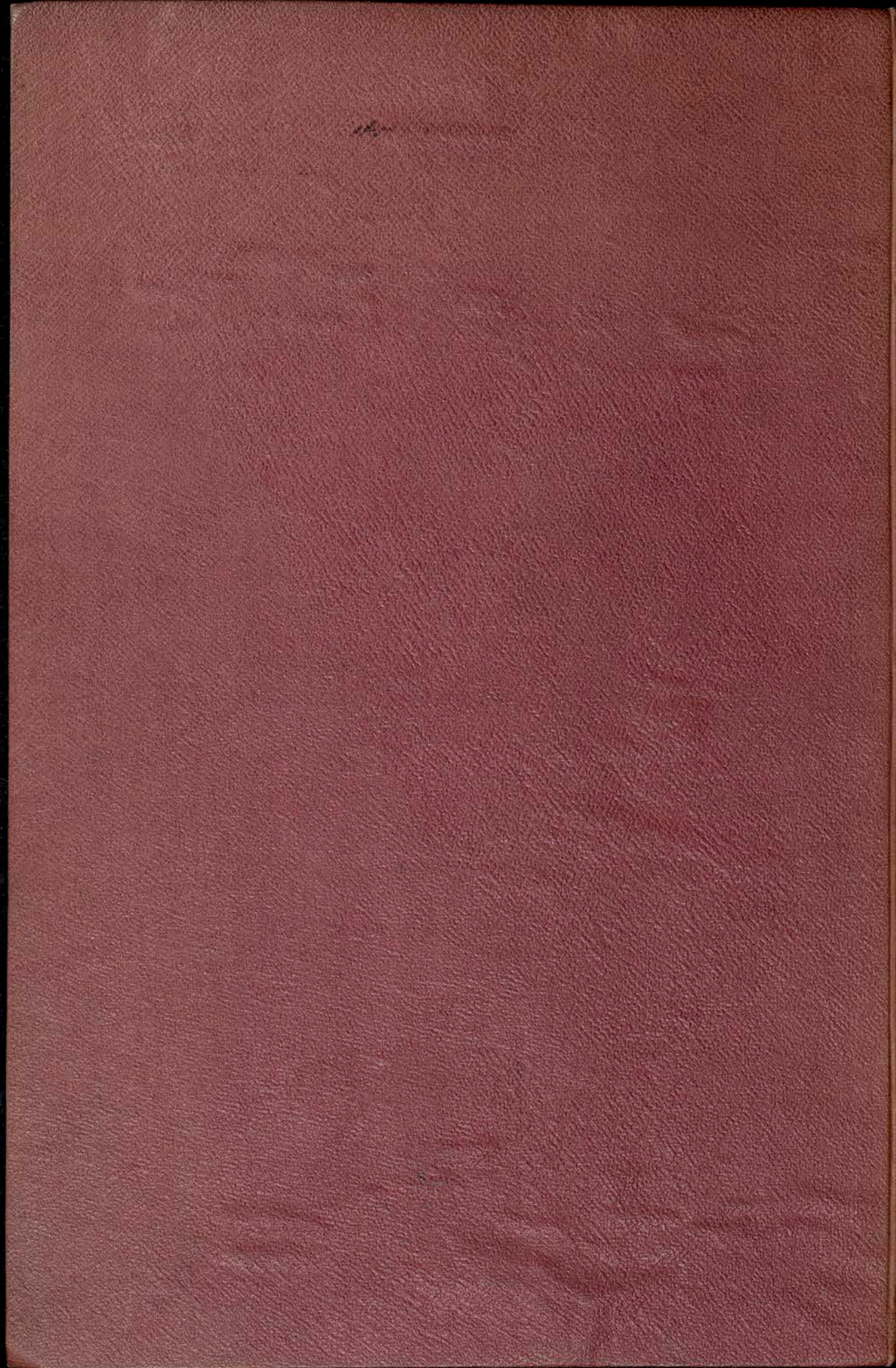
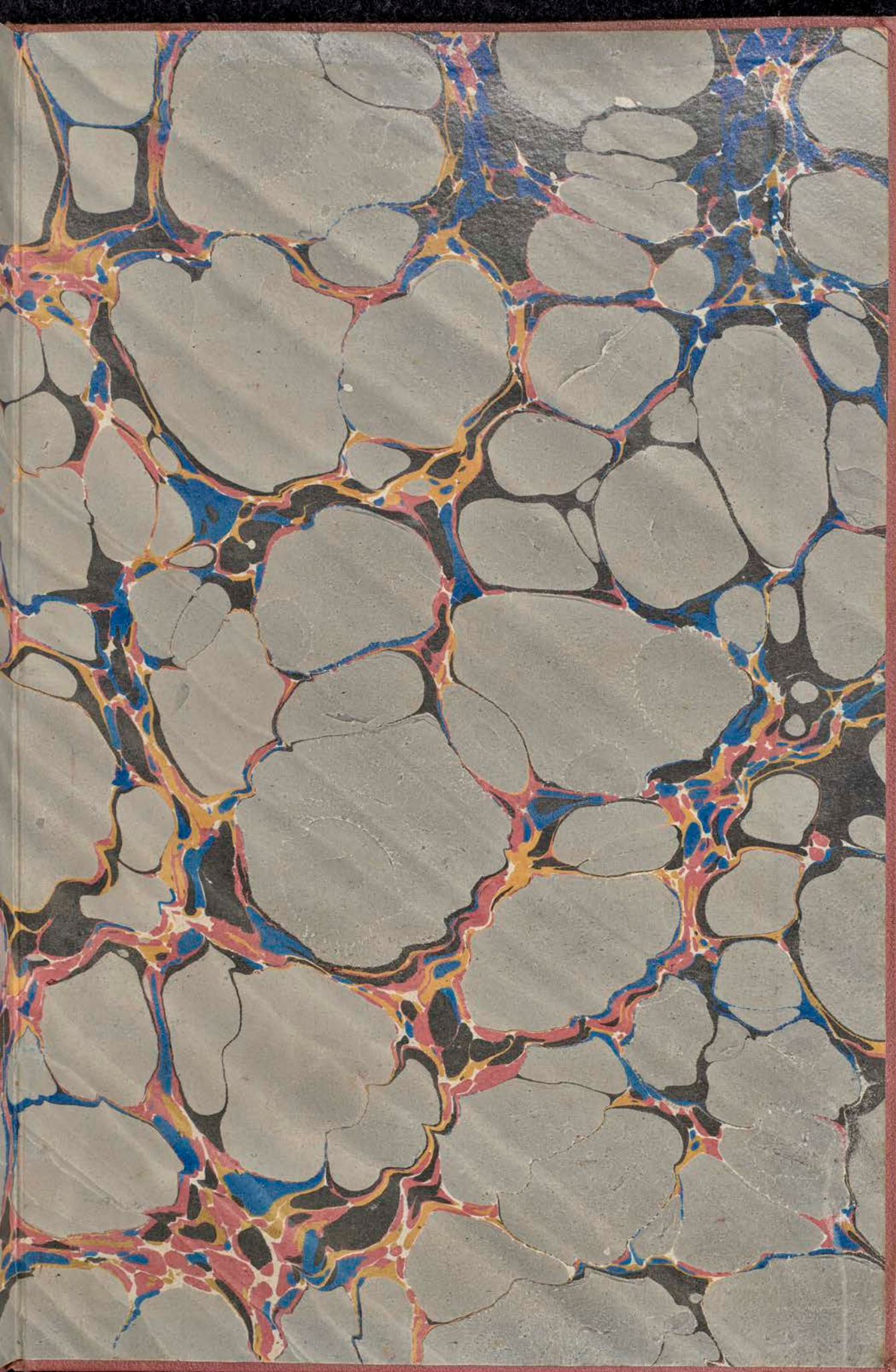
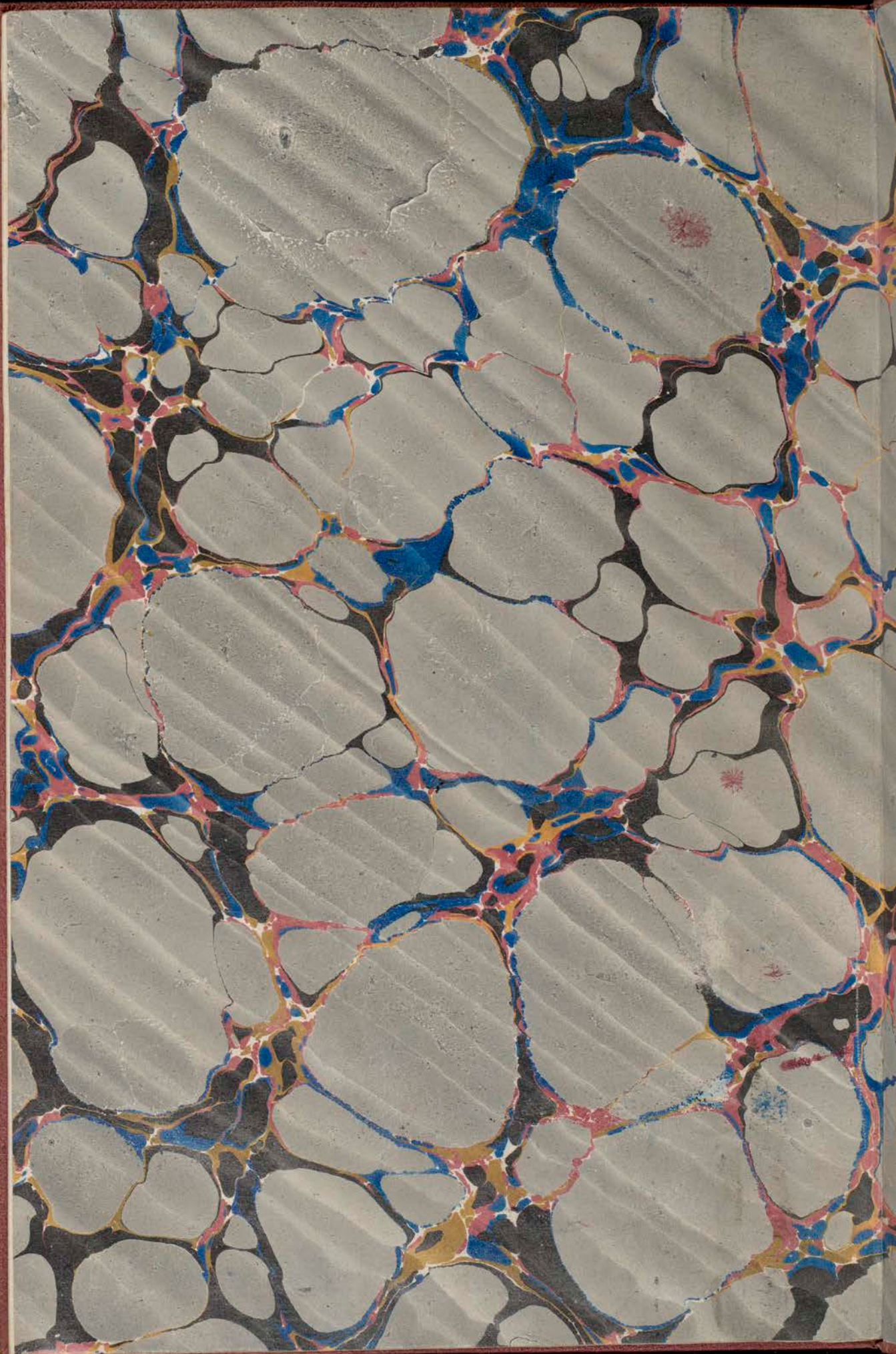




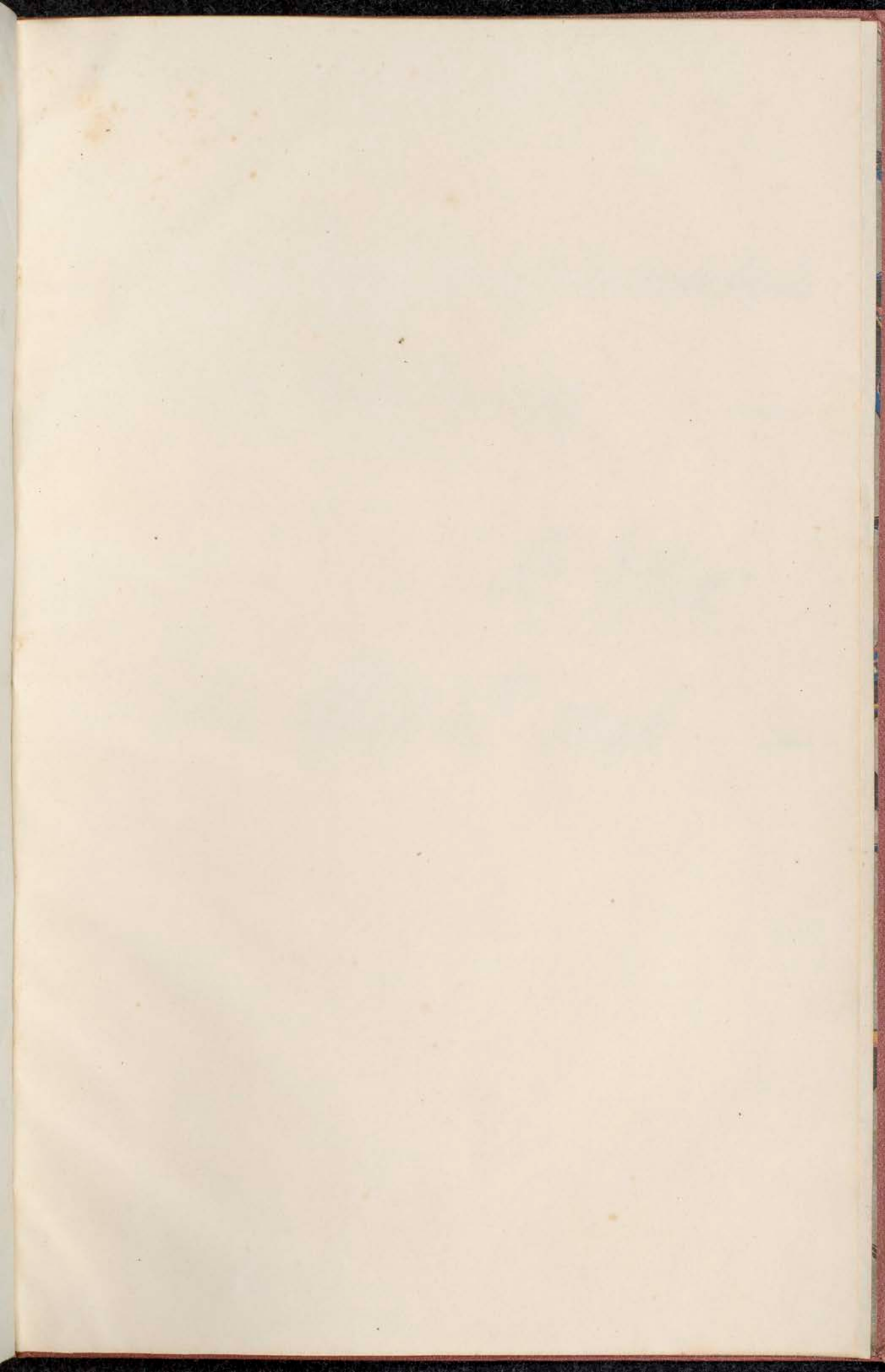




Moosh-Nama, a very rare mock heroic
Poem by Obed Zakany. —

J. B. Whitt.

Patra April 10th 1846. —



بسم الله الرحمن الرحيم و تم بالخير

ای خردمند عاقل و دانا	قصه موش و گربه بر خوانا
قصه موش و گربه را تو بنظم	زود بر خوان خود زبیدانا
گربه دور بین و شیر شکار	کهر با چشم و تیز دندانا
شکمش طبل و سینه اش قاقم	ابر و شش قوس و تیر مرکانا
تا چنگ و عقاب پیشانی	گربه پُر زنگر و دستانا
باعث فخر کاسب و کفچه	شرف صحن و سفره و خوانا
همدم روز و مونس شب خواب	که خدای را بخانه مهانا

رو شب

روز و شب در تلاش آن بود بهر آس و سفره و نانا
 رفتن گربه در شراب خانه از برای شکار موش و پنهان شدن
 پس خم شراب و آمدن موشان و خوردن سراب



اینچنین گربه را که من صفتش کفتم ای زیرک و سخن دانا

روزانه شراب خانه شد او تا مگر موشش گیرد آسانا
در پیشیت خم نهان گزیده به سپوشیری که در بیابانا



جست موشی ز کج دیواری بر سر خم می خردشانا
سر به خم در نهاد و می نوشید لاله میگفت بهمچوستانا

شراب خورن

شرب خورون موشان و مشن و در عالم مستی ناله گریه

ناطغان موش مست و لا عاقل بدر آمد سرود گو یا نا
گفت کو گریه تا سرش بکنم سر او را برم بمیدانا
منم آن پهلوان که صفت کنم گریه جان را کنیم فیه مانا
گریه در پیش من چه سگ باشد که شود خصم من بمیدانا
سر صد گریه را به بخشم من به نجات بروز احسانا
گر بود نوح این زمان نین هم سلیمان تخت فرمانا
تخت و بخت مرا مسلم شد تاجی هند و مستانا
تا ز خوارزم و زنجی و غنیم ملک کسری و بخت سروانا
تاجی ملک هندوستان تا به ایران و تا به تورانا
گریه با موش و گوش گریه باش سگفت موشش نانا
گریه این می شنید و دم میزد چنگ و دندان زده به پونا

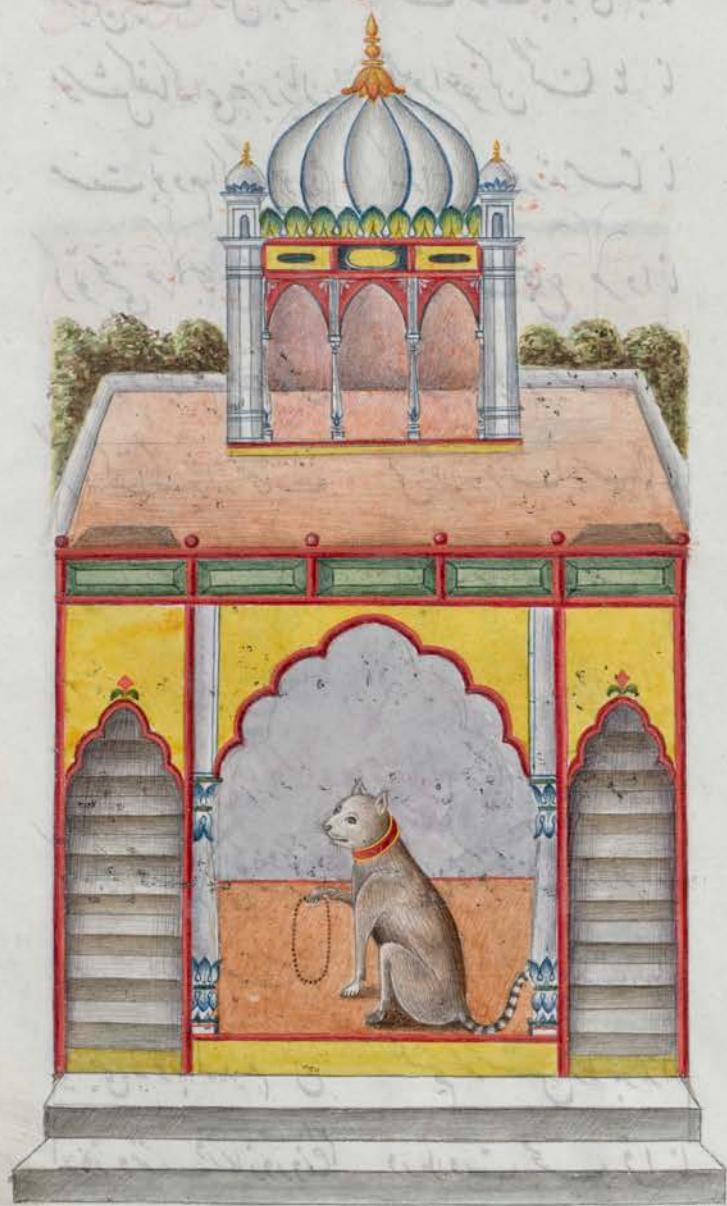
شنیدن گریه ملکه پرواری و ناله گریه موشان و غصه خورون

گرید و از عقب جبهت زن بر موشش و گرفت آن و بخر نمودن



از کین

از کین حبت موش را گرفت گفت موش کجا بری جانا
موش گفت که ای خبر بر زبان تو مرا عفو کن گنا مانا
مست بودم اگر گهی خوردم که ذادان خورند مستانان
که تو بخشی مرا بجان سلیم ز شجاعت شجاع مردانان
من کنونم غلام حلقه بوش طوق برگردم غلامانان
گر به گفتا که ترا میخائے من نگیرم فریب دوستانان
این زمانت کستم بجرم و گناه تا شود جلد پند موشانان
خوردن کربان موش را و رفتن در مسجد و بعد از ادای فرض
توبه کردن که من بعد موش را نه کستم و طریقه زید را پیش گیرم
کربان موش را بکش و خورد سوی مسجد شد او خرامانان
دست در دشت کشید فرض ادا کرد و گفت ربانان
یا اطمینان که توبه کردم من نکشتم موش را بدنمانان
روز و شب در نماز و روزه در تلاوت مجید قرآنان



شین

شنین موشی توبه نمودن کربه و فردگانی رسانیدن
 بموشان که کربه زاید شد و از کشتن موش توبه
 نموده و جمع شدن موشان ازین خبر خوش
 و تحفه تا آوردن برای کربه بدعبد و از قول برکشتن



موش دیگر چو این سخن شنید زود برد این خبر بموشان
 فردگانی که کربه زاید شد زاید و مومن و مسلمان
 هفت موشی گزید بر بستند هر یکی کدخدای دیهقان
 هر یکی را برای تحفه او برگرفتند خوان الوان
 آن کی قالب پیچیدست و آن دیگر حقه و نمکدانا
 آن کی یک طبق پراز انگو و آن دیگر یک طبق پرا نغان
 آن کی یک طبق پراز بادام و آن دیگر سجد و ستانا
 آن کی یک طبق پراز کشمش و آن دیگر پسته های خندان
 پیش کربه شدند آن موشان سلام و درود گویان

دیدن هفت موش فربه را و پشمان شدن از توبه
 نمودن و که خدایان را به دلاسا و مهابته
 بخانه برودن و بیک جست پنج موش گرفتن



گر به چون هفت موش دید
 رزقکم فی السماع دیانا
 رزقم از آسمان رساند خدا
 بی مشقت روان چو پیلانا
 هر که کاری خدا کند به یقین
 رزق او میرساند آسانا

تصویر



گربه گفای که پیش فرمایند قدمی چند را بر بخانا
 که خدایان چو رحم او دیدند بس دلیرانه پیش الوانا
 موشکان جمله پیش میرقند تن شان همچو سید لوزانا

بچ موشی کرید را گرفت هر یکی که خدای دهقانان
آنچنان گریه جست بر موشان که میافز بر وز میدانان
دو بدین جنگ و دو بدین کال یک بدن آن چو شیرانان
خبر رسانیدن آن دوش موش که نخیله بسوی شاه موشان
و ماتم داشتند و رفتن پیش پادشاه و داد خواه شدن
آن دوش موشی دیگر که جان دهند زود برد آن خبر موشان
که چه نوشته اید ای موشان حالیا در رسید موشان
گفت ای دوستان یقین دان که رفیقان شدند بیجانان
گر به تابو و فاسق و فاجر صیدا و یک بودی سائلان
ای زمان بچ میگیرد چونکه شد مومن و طمانان
موشکان جمله در غرایس جامهای سیاه قطرانان
دست بر سر زنان هم بکنند که دریغ از رئیس موشانان
هر که بر غیر اعتماد کند خاک بر فرق او فراوانان

آن یکی

آن یکی کرد لنگ در گردن و آن دیگر حافط کلاما
 آن یکی بخت دیگری تن شو و آن دیگر سینه نامی نالانا
 رو بخاوند سوی شهر هرات چونکه انجا سر شاه موشانا
 در دلدل پیش شاه خود کفند شاه شه سپهر شیر غرانا
 شکوه را پیش شاه خود کردند شاه زین قصه گشت نالانا
 شاه موشان جو این خبر شنید رحمت آمد بران غریبانا

و غضب شدن شاه موشان
 از تعدی پسر که به و حکم نمودن
 و جمع نمودن لشکر از برادر پسر
 جنگ کرد به و جمع شدن موشان



نفس

کفت لشکر کشید ای موشانا روز دیگر بجهنم مییدانا

ششصد و هفت تن جنگ آورد همه از تیغ مایه برانانا

جمله تیر و کمان گرفته بست اسد اسد کنان چو ترکانانا

جمله موشان قفا و سینه در پیش جامه کرده سیه چو قطرانانا

جمله خاکی بسته میگردو کای در بغل ترس و هرقانانا

گفت ای لشکران جن من بروی تابشهر کردمانانا

تا که پوست از سر حسین گریه بکنند و کنند طببلانانا

لشکرانش همه سوار شدند با سملج خانه تیر و کمانانا

خبر شنیدن گریه از لشکر کشی شاه موشان

و جمع نمودن لشکر خود از برای جنگ با شاه موشان

این خبر چون رسید بر گریه کس فرستاد در خواسانانا

گریه های عراق چید آورد آمدند زود در صفانانا

گریه آمد بسوار دلیر تا کند جنگ شاه موشانانا

چون رسیدند لشکران باهم
 در گرفتند جنگ طوفانا
 دارم از کج کوه بسیار
 همه آرم به شاه موشانا
 شت و کفتاکه هر چه داری تو
 بوزیرم بده تو آسانا
 گر بر را پیشش خود برود
 شاه زین قصه گشتش دانا
 گریه نائی دیگر که جان موند
 سومی خانه شدند گزیرانا



بستان

بسته آمدن کر به دربارگاه شاه موشان و
 جیل نموده خود را خدایا کردن از دست
 موشان و وزیر را همراه خود بردن برای دلاور خانی که



می نترسی ز شاه موشانا	تو چرا لشکران من خوردی
من غلام شما ام ای جانانا	گر به گفتا که این نکردم من
طوق در گردنم غلامانا	گر به ام من غلام حلقه بکش
دارم از خویش نسبت دانا	موش گفتا که من اکابر ایم
همه گوئیم با صف دانا	گر به گفتا که امر امر سمست
تا بتابد به بیت کرمانا	گر به راهبره وزیر نمود
گنجهای می که بود خفیانا	گر به آن موش را بخود آورد



گنجها را همه بیدار آن تا بنزدیک ده موش نماند
 در آن خانه را به بست و برد در زمان نعره خروشان
 که بر فم من و بی دردم آن اکابر وزیر موشان
 گریه یا جمع گسردیدند بدریدند وزیر نادان



آوردن آصف وزیر پچاره رادر
خانه خود و جمع نمودن گربه های
گرنخت و پارس پارس کرده خوردن
وزیر شاه موشان را و خبر
شنیدن شاه موشان که گربه
بد عهد چنین بد قوسله
نموده است

این خبر چون رسید به شاه از غضب شد چو شیر غرانا
گفت باش که آن خود که رزق بسته آرند گربه آسانا
شکرش رفته و بی درز گربه را پیش شاه موشانا
شاه کعبه دارش آفریند تا شود غمتم گرامانا
موشکان گربه را بی درز تا به نزدیک دارمیدانا
فرستادن لشکر خود را برای طلب گربه که گربه را بستاند

تصویر

تصویر



بسه آوردن کربه بد عجمه که بودار پیاویند و از هر طرف تیر باران کنشند

کربه می نمود بجز تمام ناکند حیل موش تا
بو اکندر موش نو کج در پیش پیوای سپاه موش تا
گفت شنه با سپاه کج خود که بسیار بد شمع به را تا
نگاهان یک سوار از در شد آمد و گفت راحت جان تا
شاه موشان بدر کج بد قیج از ده رود کس نسلا تا

آمدن شاه موشان که کربه را از دست خود سر به برد

انجمن روز بگردن کربه که سرش گشت گوی میدان
بوسکان کربه را بدار زدند حیل کردند ندر مارا تا
نزد خاقانی حجت صفات خوب خواندی عسید را کانا
نظم خاقانی اندر من معنی خوب و خوشتر جواب جوانا
یا الهی بحق ذات کریم که به بخشای بد من آسانا
هست این قصه عجب و عجب یادگار عسید را کانا

تمام شد



بسم الله الرحمن الرحیم

که می نمود پیش من آنکه می نمود

و آنکه می نمود پیش من آنکه می نمود

که می نمود پیش من آنکه می نمود

که می نمود پیش من آنکه می نمود

که می نمود پیش من آنکه می نمود

که می نمود پیش من آنکه می نمود

که می نمود پیش من آنکه می نمود

که می نمود پیش من آنکه می نمود

که می نمود پیش من آنکه می نمود

که می نمود پیش من آنکه می نمود

که می نمود پیش من آنکه می نمود

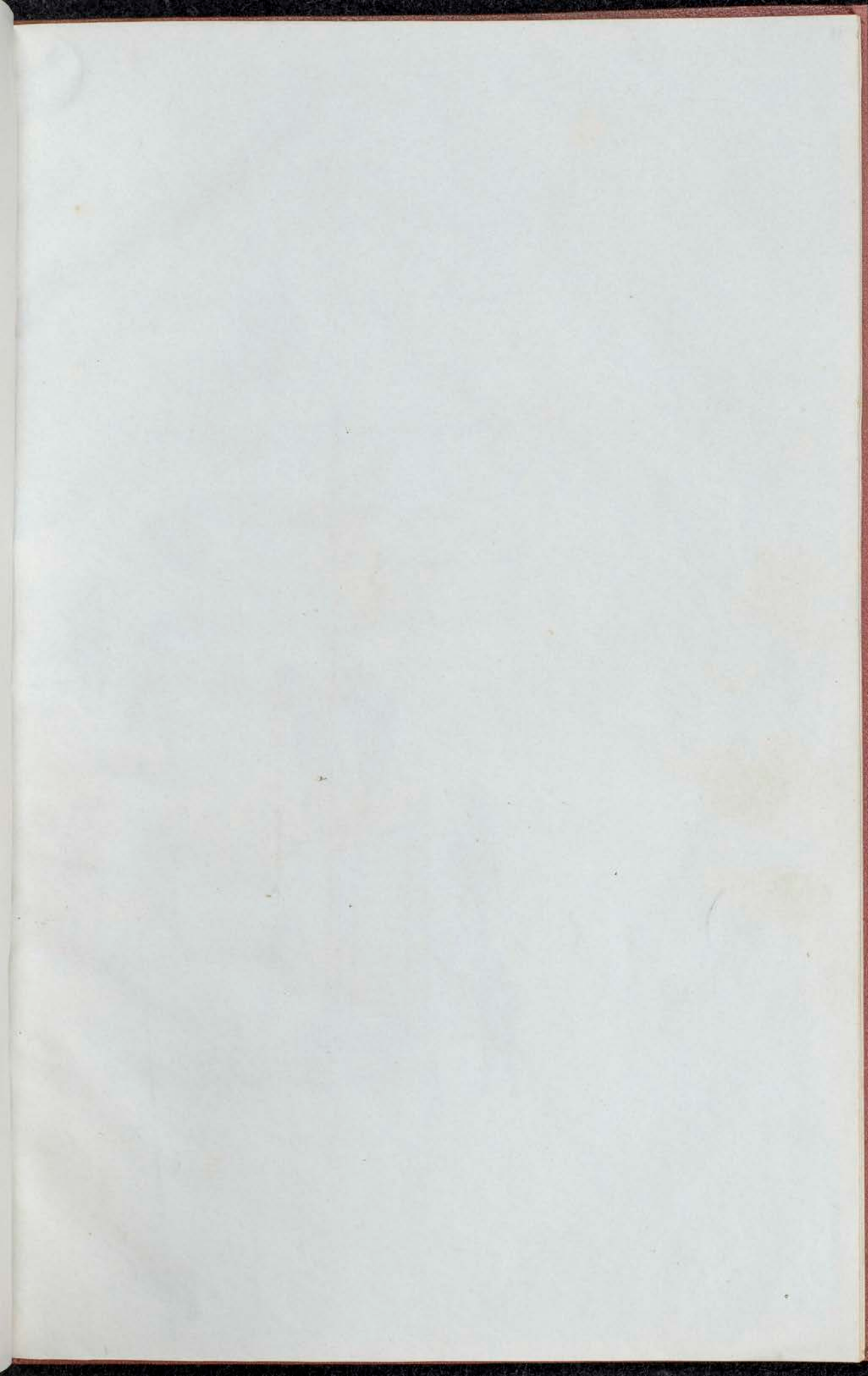
که می نمود پیش من آنکه می نمود

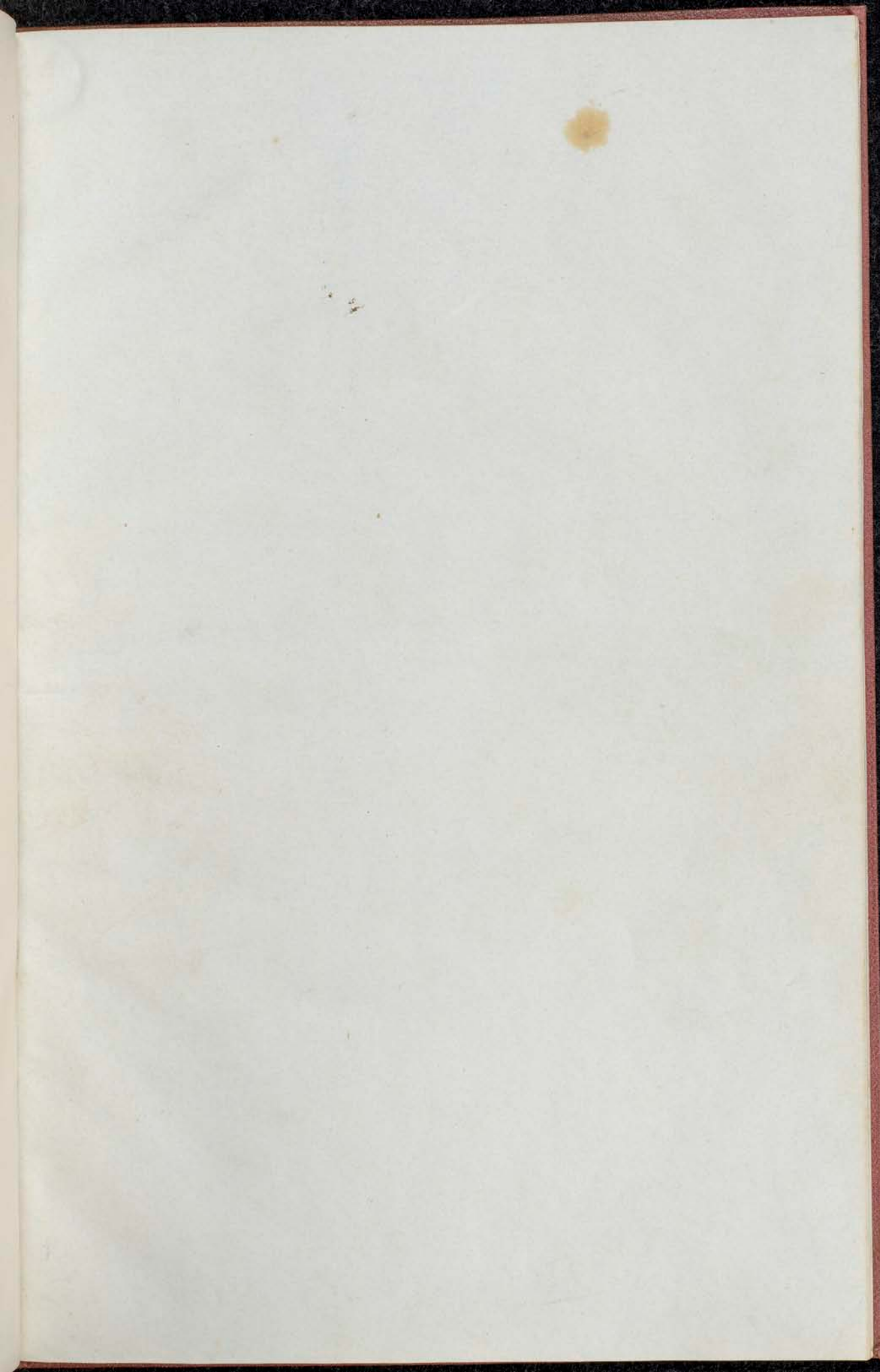
که می نمود پیش من آنکه می نمود

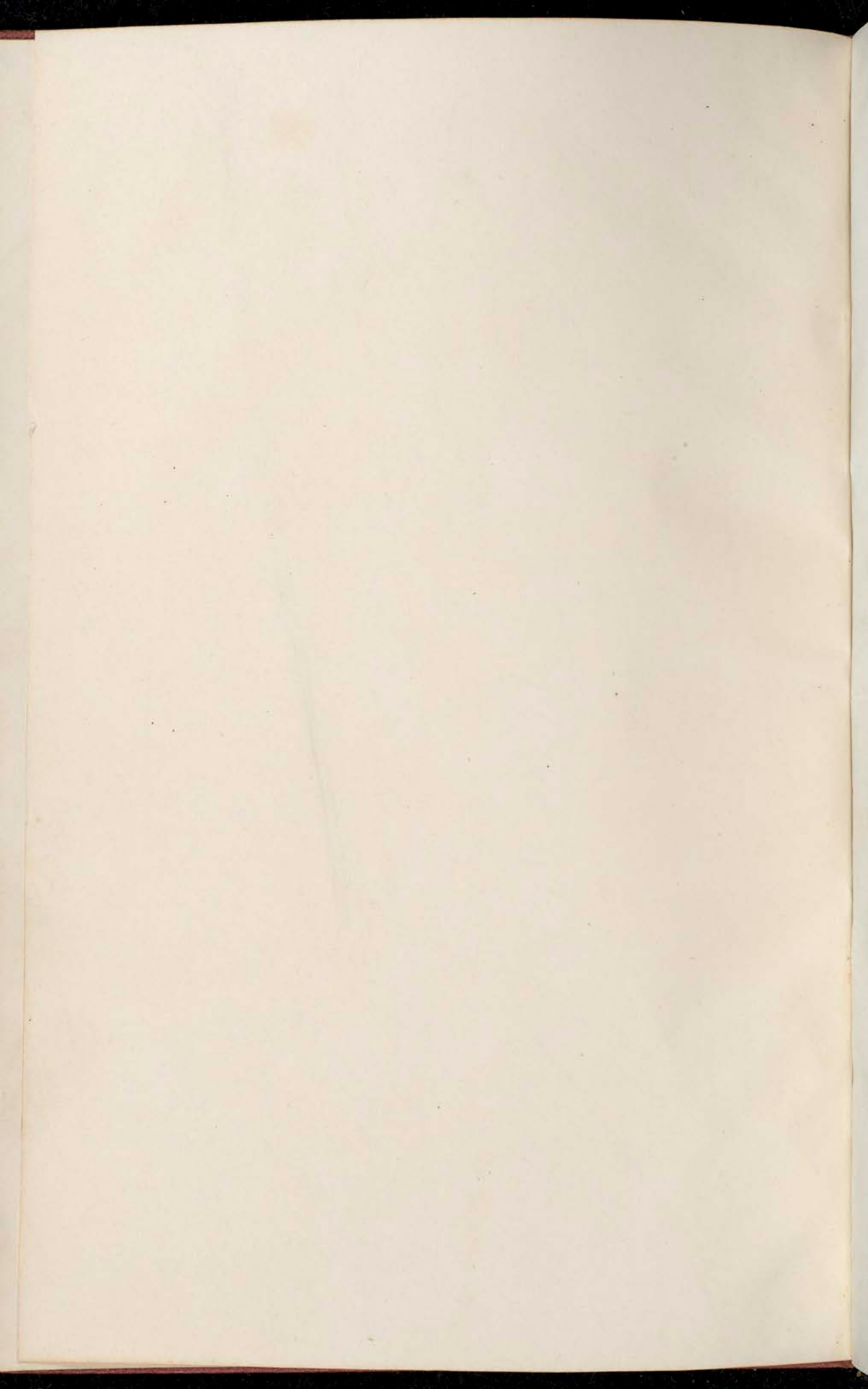
که می نمود پیش من آنکه می نمود

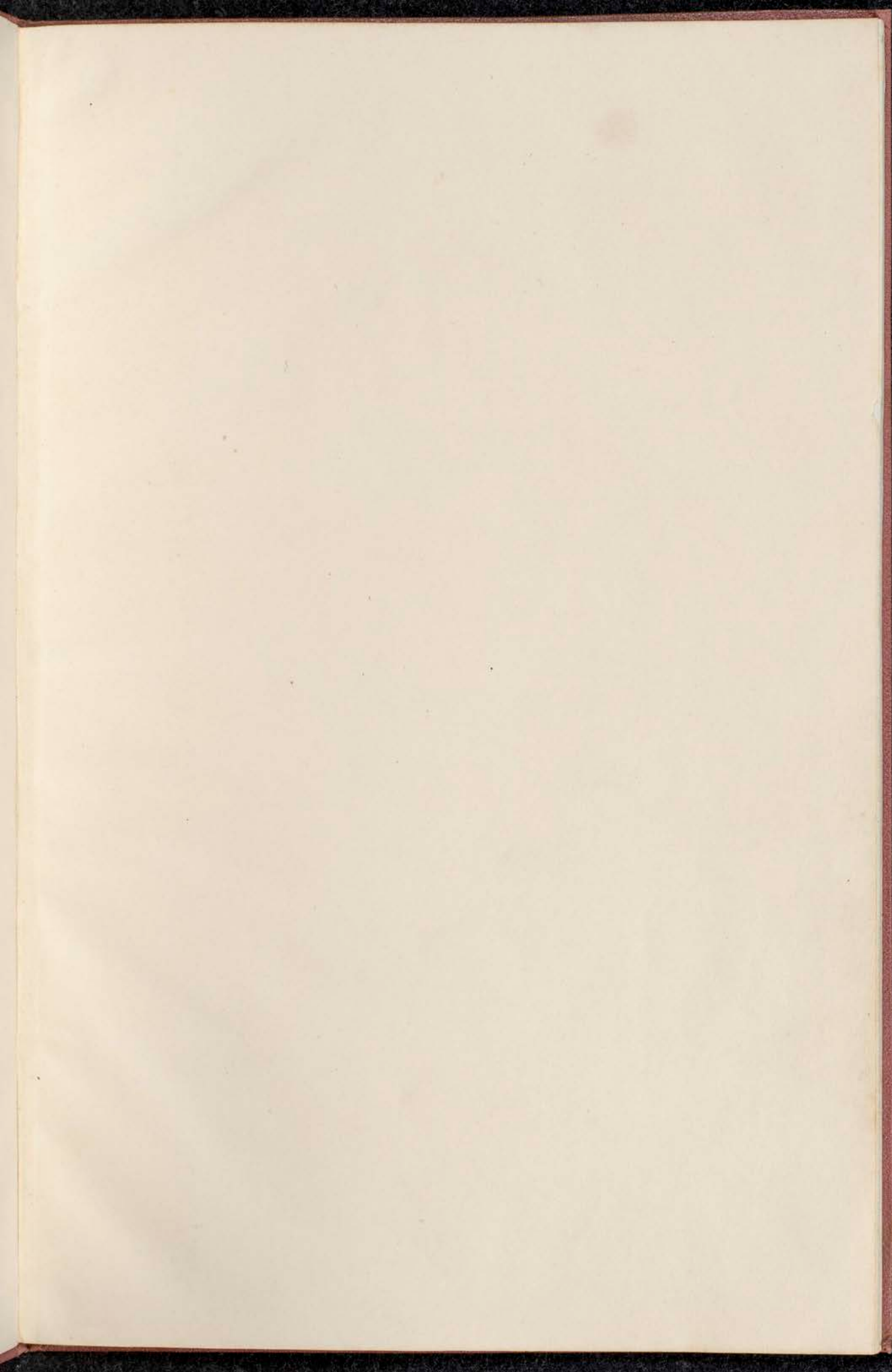
که می نمود پیش من آنکه می نمود

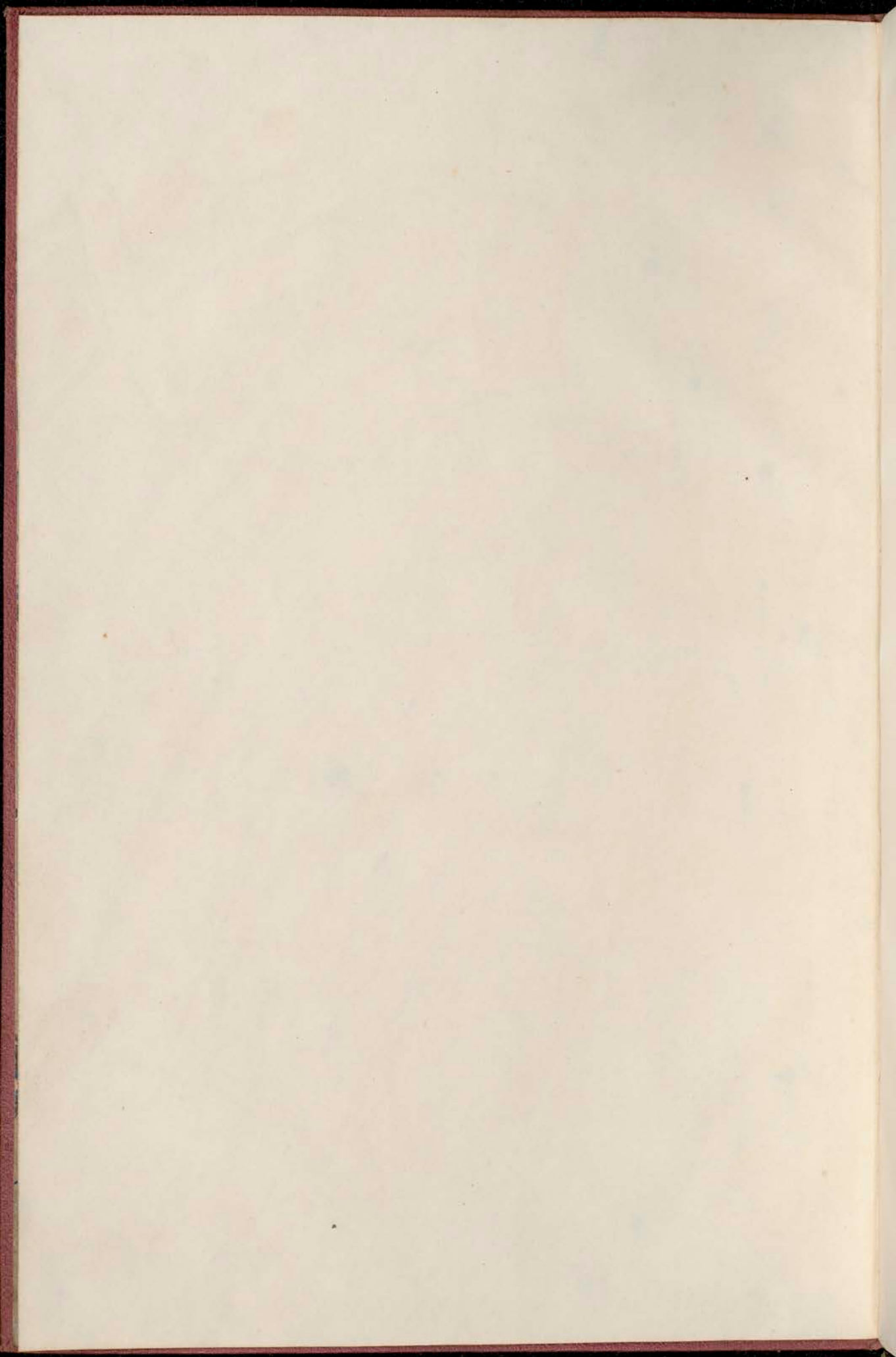


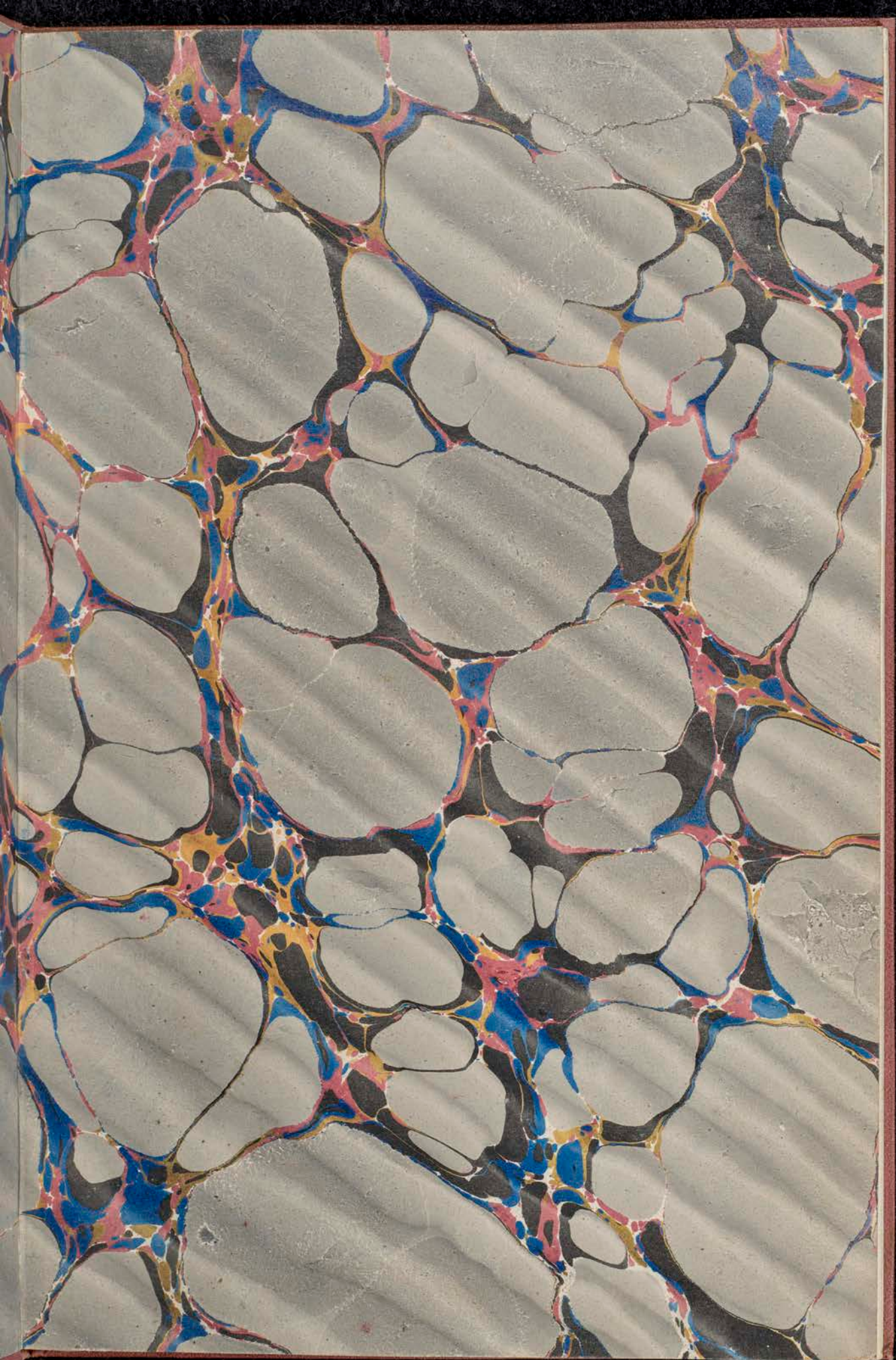












Persian
BLAND MSS.

No. 40
30



Bibliotheca Lindesiana.

F
11

Persian

30